

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال دوم، شماره ۵، تابستان ۱۳۹۷
صفحات: ۱-۲۵
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۲۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۰۴/۱۱

واکاوی سیاست خارجی دونالد ترامپ در خاورمیانه و چالش‌های پیش روی آن (ابعاد و رویکردها)

دکتر سید علیرضا ازغندی* / سعید جهانگیری**

چکیده

هدف اصلی این مقاله بررسی سیاست خارجی ایالات متحده با محوریت دولت تازه کار دونالد ترامپ است و سعی در بازخوانی حضور ایالات متحده و منافع این کشور در منطقه پر اهمیت خاورمیانه دارد. همچنین در این نوشتار سیاست‌های اعلامی و اعمالی ترامپ در قبال خاورمیانه و چالش‌های پیش روی آن بررسی خواهد شد. سؤال اصلی مقاله این است که سیاست خارجی ترامپ در قبال خاورمیانه بر اساس چه مؤلفه‌هایی است؟ در پاسخ فرضیه مقاله این گونه مطرح می‌شود: عوامل گوناگونی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست خارجی ایالات متحده دخیل است، و دولت دونالد ترامپ به منظور پیشبرد اهداف ایالات متحده و دولت خود و بر خلاف شعارهای تبلیغاتی‌اش و مخالفت وی با سیاست‌های رئیس‌جمهور پیشین و همچنین بر اثر عوامل تعیین‌کننده‌ای چون؛ فشار لابی‌های صهیونیستی، دلارهای عربستان سعودی و عوامل دیگر، از مواضع اعلامی خود عقب‌نشینی نموده و لاجرم خود را مجبور به دنباله‌روی از سیاست‌های اعصار گذشته (در مورد خاورمیانه) و حتی تلاش جهت افزایش تنش‌ها در این منطقه می‌بیند.

کلید واژه‌ها

سیاست خارجی، ایالات متحده، دونالد ترامپ، خاورمیانه، صهیونیست، عربستان سعودی.

* استاد گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

** دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
saedjahangiri61@yahoo.com

مقدمه

سال ۲۰۱۶ مصادف بود با راهیابی دونالد ترامپ به کاخ سفید و تصدی عنوان ریاست جمهوری ایالات متحده. پدیده سیاست آمریکا پس از ماه‌ها جنجال در میان بهت و نگرانی همگان بر رقیب دموکرات خود غلبه کرد. از غافلگیری در انتخاب ترامپ، برخلاف تحلیل‌ها و نظر سنجی‌ها که بگذریم مسئله دیگری توجه افکار عمومی جهان را به خود معطوف کرد و آن شخصیت و اعقاب فکری ترامپ و همچنین سیاست‌ها و مواضع اعلامی وی در موارد مختلف بود. مواضعی که به ندرت از جانب مقامات ایالات متحده به یاد داریم و نتیجه روشن آن این بود که نظام حاکم در ایالات متحده را با چالش رو به رو و ساختارهای حکومت این کشور را متزلزل نمود. ترامپ در مواضع خود نشان داد از حداقل نقشه راه و راهبرد روشنی بهره می‌برد و تمرکز وی بر روی نقد عملکرد دولت دموکرات باراک اوباما و به چالش کشاندن ساختار داخلی و بین‌المللی بوده است. این مساله وقتی روشن می‌شود که با گذشت هفته‌ها از تصدی ریاست جمهوری ترامپ کابینه وی کامل می‌شود و ایام پس از راهیابی وی به کاخ سفید هنوز اجماع نظر و هماهنگی مناسبی بین مقامات کاخ سفید دیده نمی‌شود. در برخی موارد، یک روز پس از اظهار نظر ترامپ در باب مسائل مختلف، سخنان وی از سوی مشاورین و سخنگویان او به نحو دیگری تعبیر می‌شود و این امر نشان از ناتوانی ترامپ در تحلیل‌ها و عدم آشنایی وی با دنیای سیاست است. همچنین ویژگی‌های شخصیتی ترامپ مزید بر علت است که او احتمالاً بدون بهره‌گیری از نظر مشاورینش، اقدام به موضع‌گیری و سخنرانی رسمی می‌نماید که این امر با گذشت چند ماه از تصدی ریاست جمهوری وی به نظر تعدیل شده است.

سیاست‌های اعلامی دونالد ترامپ و راهبرد دولت وی نشان از نوعی برتری جویی و استیلای ایالات متحده در جامعه بین‌المللی کنونی دارد که در شعارهای وی مبنی بر بازگشت اقتدار از دست رفته آمریکا و تضمین امنیت این کشور نمود می‌یابد. در راهبرد دولت ترامپ و عملکرد دولت نیم ساله وی همچنین تناقض و سر درگمی‌های بسیاری در مسائل مختلف دیده می‌شود. نمونه بارز این تناقض در شعار قبل انتخابات ترامپ و عملکرد وی در ماه‌های ابتدایی مسولیت وی دیده می‌شود. یکی از شعارهای ترامپ مخالفت با جنگ افروزی‌های کاخ سفید بود، وی بارها اعلام کرده بود ملت آمریکا از لشکر کشی به دیگر کشورها ضررهای اقتصادی بسیاری را متحمل شده است و همواره تاکید می‌کرد که مانع از این کارها خواهد شد، اما با بررسی اقدامات دولت تازه کار ترامپ عملاً شاهد عدم تعهد به این شعار بوده‌ایم. از نمونه

اقدامات ترامپ در بدو ورود به کاخ سفید می‌توان به؛ دستور لغو طرح اوباما کر (طرح همگانی شدن بیمه خدمات درمانی آمریکا)، برکناری سفرای منتصب باراک اوباما، با این وجود که تا روزها سفرای جایگزینی برای آنها انتخاب نکرده بود و همچنین دستور خروج آمریکا از توافق نامه تغییرات اقلیمی پاریس و... اشاره کرد. از اقدامات بحث برانگیز و قابل تأمل دیگر ترامپ، دستور ساخت دیوار مرزی بین ایالات متحده و مکزیک و همچنین دستور ممنوعیت مسافرت اتباع ۷ کشور مسلمان عمدتاً از کشورهای خاورمیانه بوده است. اما در مورد خاورمیانه موضوع مورد بحث این نوشتار، آنچه مشخص است از ابتدای تشکیل دولت دونالد ترامپ شاهد عقب گرد وی از مواضع اعلامی بوده‌ایم.

وی بارها در طول کمپین انتخاباتی خود مدعی شده بود که خاورمیانه نقشی در سیاست خارجی وی ندارد و تنها مساله ای که قصد دارد در این منطقه دنبال کند مبارزه علیه تروریسم بالاحص گروه تروریستی داعش است. آنچه مسلم است، بررسی سیاست خارجی دولت جدید ایالات متحده دشوارتر از دولت‌های قبلی این کشور است، چرا که هنوز دکتترین سیاست خارجی ترامپ در بسیاری از موارد بطور کامل و واضح بیان نشده است، اما در این نوشتار قصد داریم با بررسی عوامل داخلی و بین المللی مؤثر در جهت گیری سیاست خارجی ایالات متحده راهبرد دولت تازه کار دونالد ترامپ را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم.

حال با توجه به مواضع اعلام شده از سوی ترامپ در مورد خاورمیانه سوالاتی ذهن تحلیل گران را به خود جلب کرده است؛ آیا ترامپ می‌تواند منافع ایالات متحده و متحدین منطقه‌ای خود را در خاورمیانه نادیده بگیرد؟

آیا ترامپ می‌تواند از تضمین امنیت رژیم صهیونیستی در این منطقه حساس چشم پوشی کند؟ با توجه به عوامل متعدد تأثیر گذار و تعیین کننده در استراژی و سیاست خارجی ایالات متحده، بی توجهی این کشور به خاورمیانه و چالش‌های آن عملاً غیر ممکن به نظر می‌رسد چنان که اقدامات دولت ترامپ در این مدت گواه روشنی از این مسئله است. در طول ادوار گذشته ریاست جمهوری ایالات متحده، عوامل متعددی در شکل گیری سیاست خارجی این کشور دخیل بوده‌اند و با تغییر دولت‌ها از تأثیر آنها بر نقشه راه و افکار طراحان سیاست خارجی کاسته نشده است. با توجه به ضرورت بررسی این عوامل و شناخت دکتترین سیاست خارجی ترامپ و همچنین نظر به اظهارات وی، سؤال اصلی مقاله این گونه مطرح می‌شود: سیاست خارجی ترامپ در قبال خاورمیانه بر اساس چه مؤلفه‌هایی است؟

در پاسخ فرضیه مقاله این گونه مطرح می‌شود که: عوامل گوناگونی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست خارجی ایالات متحده دخیل است، و دولت دونالد ترامپ به منظور پیشبرد اهداف ایالات متحده و دولت خود و بر خلاف شعارهای تبلیغاتی‌اش و مخالفت وی با سیاست‌های رئیس‌جمهور پیشین و همچنین بر اثر عوامل تعیین‌کننده‌ای چون؛ فشار لابی‌های صهیونیستی، دلارهای عربستان سعودی و عوامل دیگر، از مواضع اعلامی خود عقب‌نشینی نموده و لاجرم خود را مجبور به دنباله‌روی از سیاست‌های اعصار گذشته (در مورد خاورمیانه) و حتی تلاش جهت افزایش تنش‌ها در این منطقه می‌بیند. درکنار سؤال اصلی برای فهم کامل‌تر موضوع بحث سؤالات فرعی زیر نیز مطرح می‌شوند:

۱- رویکرد دونالد ترامپ در مورد خاورمیانه چه بوده و تا چه اندازه به سیاست‌های اعلامی و مواضع خود در قبال این منطقه متعهد بوده است؟

۲- رژیم صهیونیستی چه نقشی در سیاست‌های دونالد ترامپ در مورد خاورمیانه دارد؟

۳- عربستان سعودی چه جایگاهی در معادلات و سیاست‌های دونالد ترامپ در مورد خاورمیانه دارد؟

درمورد ضرورت و اهمیت تحقیق پاسخ به این سؤالات و همچنین اهمیت کلی موضوع مورد بحث باید به این نکته اشاره نمود که؛ شناخت استراتژی و سیاست خارجی دولت ترامپ در رابطه با خاورمیانه و بالاخص درمورد ایران، در اتخاذ سیاست خارجی و تدابیر سیاسی، امنیتی و نظامی توسط کشورمان، گواه روشنی از اهمیت موضوع مورد بحث است. همچنین بررسی سیاست‌ها و مواضع اعلام شده از سوی ترامپ در موارد مختلف و مقایسه آنها با عملکرد دولت نیم‌ساله وی مهم و ضروری به نظر می‌رسد. به همین دلیل ابتدا طی یک بخش رویکرد و رهیافت دونالد ترامپ در مورد خاورمیانه از شعار تا عمل وی مورد بررسی قرار خواهد گرفت، سپس نقش لابی‌های پرنفوذ صهیونیست و تأثیر آنها بر افکار طراحان سیاست خارجی دولت‌های ایالات متحده بطور عام و دولت ترامپ بطور خاص، و در نهایت در بخش آخر به بررسی نقش عربستان سعودی در معادلات و سیاست خارجی ایالات متحده پرداخته می‌شود.

دکترین سیاست خارجی (مبانی و رویکردها):

سیاست خارجه ترامپ در دوران مبارزات انتخاباتی دو وجهی بود: بخش تنش‌زا: همچون روابط با مکزیک (و دور نگه‌داشتن مهاجران) و چین (به لحاظ ایجاد مشاغل آمریکایی) و بخش

پذیرا تر: همچون روابط با روسیه (و امکان‌سنجی برای نزدیک‌تر شدن با پوتین)، درعین‌حال او برخی سیاست‌های مسلم‌خارجی آمریکا (همچون ناتو) را زیر سؤال می‌برد. او اعتقادی به تغییر رژیم در کشورهای دیگر ندارد بلکه شعار او تغییر در ساختار رژیم آمریکا بود. او به لحاظ مکاتب بین‌المللی در چارچوب رئالیست‌ها قرار می‌گیرد به این عبارت که بر روابط بین کشورهای فارغ از ماهیت درونی آن‌ها می‌پردازد. برخلاف لیبرال‌ها و نئومحافظه‌کاران که توجه زیادی به ماهیت دولت‌ها دارند و تغییر رژیم‌ها یا وضع تحریم‌ها را در دستور کار خود دارند. منظور آن است که درنهایت دونالد ترامپ یک مذاکره‌کننده محسوب می‌شود و اگر به راه‌حلی، حتی با چین و مکزیک و یا روسیه برسد، شخصاً دشمنی خاصی با ماهیت آن کشورها ندارد. البته او در مصاحبه‌ای در مورد سیاست خارجی خود پاسخ می‌دهد که «به‌شدت به توان نظامی زیاد باور دارد و به هیچ‌کس، اعم از روس‌ها و متحدان، اعتماد نمی‌کند».

بر اساس وبسایت رسمی کاخ سفید؛ سیاست خارجی ترامپ با درون‌مایه اصلی «اول آمریکا» در تنها ۲۲۰ کلمه در سه بخش «شکست داعش، بازسازی توان نظامی آمریکا و توسل به دیپلماسی» بیان شده است. شان اسپایسر دبیر مطبوعاتی کاخ سفید در پاسخ به سؤال خبرنگاری مبنی بر چیستی دکترین سیاست خارجی آمریکا این‌گونه پاسخ می‌دهد که این دکترین همان «اول آمریکا» می‌باشد بدین‌صورت که «منافع ملی آمریکا در ابعاد اقتصادی و امنیت ملی» حفظ شود و نه به این معنی که آمریکا «ژاندارمی باشد که در جهان پرسه بزند».

آنچه ترامپ در مورد مسیر سیاست خارجه خود بیان داشته است «جایگزینی غیرمترقبه بودن با هدفمند بودن؛ جایگزینی ایدئولوژی با راهبرد؛ و جایگزینی بی‌نظمی بجای صلح» است. او خود را منعطف دانسته و اظهار می‌دارد که «اگر جهان تغییر کند او نیز تغییر می‌کند»، این می‌تواند نشان از فرصت‌طلبی وی هم باشد.

از این‌رو و با توجه به سیاست‌های اعلامی ترامپ در دوران مبارزات انتخاباتی و سیاست‌های اعمالی آن در چهار ماه اول ریاست جمهوری، پنج رویکرد عمده سیاست خارجی ترامپ را به نحو زیر استخراج نموده‌ایم:

۱. رویکرد حمایت‌گرایی ملی:

ترامپ تحت تأثیر پوپولیسم جهانی از جمله در بریتانیا و فرانسه قرار گرفته بود و مسلماً از شکست مارین لوپن در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه ناراحت است. در حقیقت گفتمان ضد نخبگی و عوامانه ترامپ ریشه در نگاه انزواگرایانه و درعین‌حال ملی‌گرایانه (در مقابل نگاه

میهن پرستانه و مداخله جویانه) وی دارد. تمسک به دیپلماسی به عنوان یک سیاست اعلامی رسمی را می توان در این بخش قرار داد، به نحوی که در وبسایت کاخ سفید آمده است که «جهان باید بداند که ما (آمریکا) در خارج به دنبال دشمن نیستیم بلکه خوشحال تر می شویم اگر دشمنان به دوست و دوستان به متحد تبدیل شوند». در نگاهی تقلیل گرایانه می توان این سیاست را ناشی از عدم توانایی آمریکا در به راه انداختن جنگی دیگر و آمادگی برای رویارویی های آینده دانست و اینکه افزایش صادرات آمریکا به سایر کشورها تأثیر مستقیم تری بر سفره شهروندان آمریکایی خواهد داشت و از طرفی نیز می توان از آن به عنوان فرستادن سیگنال مثبت و انتظار برای دریافت پاسخ از برخی کشورها دانست. در این رویکرد، کشورهای مخاطب نه متحد هستند و نه عداوت جدی با آمریکا دارند، بلکه در عوض هزینه های مستقیم اقتصادی برای آمریکا دارند. مثلاً در دیدار با رئیس جمهور چین، ترامپ به جای انتقاد از سیاست های پولی این کشور و یا وضع عوارض شدید برای واردات از چین، سخن از گام های مؤثر در روابط دو کشور زد.

۲. رویکرد اتحاد بی هزینه:

دونالد ترامپ عمیقاً از اتحاد های نظامی آمریکا در سراسر جهان ناخرسند است. او معتقد است آمریکا فراتر از تعهدات خود در جهان عمل کرده و دچار خسران شده است. مخاطبین مشمول این رویکرد شامل متحدان سنتی همچون کشورهای عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و متحدان نوظهورتر همچون عربستان سعودی است. ترامپ در سال ۲۰۱۳، در مورد کره جنوبی گفته بود که «تا کی می بایست هزینه های دفاعی کره جنوبی در برابر کره شمالی را آمریکا بپردازد. پس آن ها کی به ما پول می دهند؟» او در جریان مبارزات انتخاباتی نیز مجدداً اذعان می کند «که آمریکا ۲۸۰۰۰ نیروی نظامی بر خط در کره جنوبی دارد و عملاً در مقایسه با هزینه ها هیچ چیز به دست نمی آوریم.» البته لازم به ذکر است که این رویکرد در تضاد با دشمنی آمریکا با کره شمالی ندارد، چراکه منظور این است آمریکا تمایل به ادامه استقرار نیروهای خود بدون هیچ ثمری و صرفاً برای دفاع از کره جنوبی را ندارد و در صورت احساس خطر از کره شمالی سعی خواهد کرد با آن وارد رویارویی نظامی زودبازده شود. در نمونه ای دیگر، در سفر خانم مرکل به آمریکا، ترامپ در لحنی انتقادی خواهان پایبندی آلمان و دیگر اعضا به پرداخت تعهدات مالی خود در ناتو می شود. او حتی علاقه چندانی به تحولات

اوکراین نشان نمی‌دهد و آن را موضوعی بیشتر اروپایی می‌بیند و آمریکا را چندان متأثر از تحولات آن منطقه نمی‌داند.

از طرف دیگر، ترامپ خواهان همکاری با متحدان نوظهور خود در جهت به‌اصطلاح مبارزه با داعش و مقابله بانفوذ منطقه‌ای ایران است. ترامپ پیش‌تر در مورد مبارزه با داعش معتقد بود که چرا می‌بایست آمریکا هزینه مبارزه با گروهی تروریستی که فرسنگ‌ها با خاک آمریکا را دارد بپردازد. البته اذهان عمومی مردم آمریکا، ساختار حاکمه آمریکا و همچنین جامعه بین‌الملل مجال کناره‌گیری از مبارزه با داعش را از ترامپ گرفت و در نتیجه راه‌حل مطلوب‌تر برای وی، فروش تسلیحات بیشتر به عربستان به بهانه‌ی مقابله با داعش و برجسته کردن خطر ایران برای کشورهای منطقه بود. لذا، او برای عملی کردن این سیاست، از طریق اتحاد با عربستان سعی در تحمیل هزینه‌های بی‌سابقه تسلیحاتی بر این کشور برای مقابله با داعش و نفوذ منطقه‌ای ایران را دارد.

۳. رویکرد صلح قدرت‌مآبانه:

رویکرد صلح قدرت‌مآبانه به معنای دارا بودن توان (نظامی و اقتصادی) در جهت استقرار صلح است. کشورهای مخاطب این رویکرد دارای تعارض منافع با آمریکا هستند. نکته قابل توجه این است که آمریکا در مقابل این کشورها توان مواجهه مستقیم ندارد و تنها می‌تواند زورآزمایی کند. بدین معنی که برای اصلاح سایر کشورها و قرار گرفتن در مسیر مطلوب آمریکا، گسترش توان آمریکا فارغ از به‌کارگیری آن، لازم است. این رویکرد از زبان ترامپ این‌گونه بیان می‌شود که «به لحاظ نظامی، یک ارتش بسیار بزرگ، بسیار قوی و بسیار قدرتمند خواهیم ساخت. نه اینکه از آن استفاده ببریم. آن وقت است که دیگر کسی با ما درگیر نمی‌شود.» قدرت اقتصادی و توان تحریم و فشار اقتصادی بر سایر کشورها نیز در این دسته قرار می‌گیرد. رویکرد ترامپ با کشورهای ایران و روسیه در این چارچوب قرار می‌گیرد.

۴. رویکرد تحریک و پاسخ (تشنج‌آفرینی برای تشنج‌زدایی):

در صورت شکست رویکرد صلح قدرت‌مآبانه، مرحله بعدی تحریک کردن و به عبارتی تنش‌آفرینی در روابط است تا فرصت و شرایط برای واکنش نشان دادن و تنش‌زدایی برای آمریکا فراهم گردد. از ابزارهای اصلی این رویکرد، تبلیغات رسانه‌ای علیه کشور مخاطب و انتظار برای پاسخ‌دهی غیرمتناسب از طرف آن کشور است. مزیت این رویکرد در این است که وی قادر خواهد بود اجماع و همراهی نئولیبرال‌ها، نئومحافظه‌کاران و حمایت سازمانی را از آن خود کند.

از آنجاکه با دخالت نظامی اکثر طرفین (اگر نگوییم تمامی افراد) در آمریکا از ترامپ حمایت خواهند کرد، این سیاست می‌تواند هر اتفاق غیرمنتظره‌ای را در جنوب چین، ایران و اروپای شرقی را شامل شود. در این رویکرد او به نحوی خود را نشان خواهد داد که دیگران باور کنند آن چنان جریزه دارد که جنگ جهانی دیگری راه بیندازد و از این طریق کشورهای قدرتمند را به مجبور به مذاکره با وی کند. این رویکرد ابتدا با بیان ادعاهای اثبات نشده مطرح می‌شود و به نحوی القا می‌شود که طرف مقابل حتی لیاقت احترام گذاشتن هم ندارد، سپس حمله صورت گرفته و بعد سایر کشورها به نحوی مجبور به حمایت ضمنی از آن می‌شوند. این رویکرد را می‌توان در مقابل کره شمالی و حتی در مواردی در مقابل ایران مشاهده کرد. نکته مهم در این رویکرد، احتمال نادیده گرفته شدن منافع و تمایلات متحدان آمریکا است. مثلاً در جریان برجام، علیرغم مخالفت طرف‌های اروپایی، ترامپ همچنان به دنبال راهی برای برهم زدن آن است. رویکرد تشنج‌آفرینی برای تشنج‌زدایی، در اکثر معاملات ترامپ نمود داشته است.

۵. رویکرد مواجهه نظامی:

در صورتی که تعارض منافع و دشمنی با آمریکا به حدی باشد که نیاز به تبلیغات رسانه‌ای علیه آن کشور یا سازمان نباشد و افکار عمومی آمادگی حمله نظامی به آن را داشته باشد از رویکرد مواجهه نظامی استفاده می‌شود. بعلاوه، این رویکرد نیازی به همراهی جامعه جهانی و حمایت سایر کشورها ندارد و آمریکا می‌تواند به تنهایی عمل کند. لذا آمریکا با این رویکرد اختیار و مسئولیت واکنش را دارا است و حق مداخله نظامی انفرادی بر سایر کشورها را برای خود محفوظ نگاه می‌دارد. فارغ از اینکه سایر کشورها چه نظری راجع به آن دارند. البته این بدان معنا نیست که ترامپ توان و حتی اراده اقدام نظامی تمام‌عیار با کشوری را داشته باشد ولی در عین حال از رویارویی نظامی مقطعی امتناعی نخواهد داشت. حمله موشکی به پایگاه نظامی سوریه به بهانه اثبات نشده حمله شیمیایی دولت سوریه علیه مردم آن کشور و پرتاب مادر تمام بمب‌ها در افغانستان از نمونه‌های این رویکرد است.



الگوی رویکردی دکترین
سیاست خارجی ترامپ
موسوم به "اول آمریکا"

دکترین سیاست خارجی ترامپ در مورد ایران:

در بی‌نظمی سیاسی دولت ترامپ، همچنان به ایران به‌عنوان یک اولویت عمده نگریسته می‌شود. مشاهده شد که در جریان مبارزات انتخاباتی، ترامپ بیش از هر نامزد دیگر، به‌طور متناوب توافقنامه هسته‌ای برجام را محکوم کرد. او در ابتدا بیان می‌دارد که برجام را پاره خواهد کرد، سپس رویکرد خود را به مذاکره مجدد بر سر مفاد آن تعدیل داد و برخی گمان آن می‌برند که آمریکا همان سیاست قبلی مبنی بر حفظ برجام را ادامه خواهد داد. لیکن واقعیت امر این است که قرائت کلیه اعضای تیم امنیت ملی از مشکلات، همچنان «ایران-محور» است؛ بدین‌سان که ایران خاورمیانه را تحت شعاع قرار داده و منافع آمریکا در آن منطقه را تهدید می‌کند. ادله آن‌ها هم این است که دیپلماسی دولت اوباما با ایران، سبب قدرت یافتن نقش رهبری و دسترسی آن در خاورمیانه شده است.

منطق دکترین در حال ظهور ترامپ در قبال ایران اساساً در جهت عکس اوباما قرار دارد: اوباما تعامل بیشتر با ایران را به‌عنوان ابزاری برای مهار کردن آن می‌دانست و توافق هسته‌ای را گواه اثبات این مفهوم می‌دانست. در طرف دیگر، تیم ترامپ، چشم‌انداز اعتدال ایران را تصویری بیش نمی‌دانند. آن‌ها معتقد هستند دستاوردهای آمریکا در به عقب راندن برنامه هسته‌ای ایران در مقایسه با امتیازات به‌دست‌آمده ایران و تشدید دسترسی آن در منطقه ناچیز است و «استفاده از قدرت آمریکا» را تنها راه مقابله با آن می‌دانند.

در مورد نفوذ منطقه‌ای ایران، دولت جدید با اکثریت جمهوری خواه و اقلیت دموکرات در کنگره یک نظر هستند و کوچک‌ترین آمادگی آمریکا برای مقابله با ایران، از سوی کشورهای متحد آمریکا در منطقه مورد استقبال قرار می‌گیرد. چراکه می‌دانیم به اعتقاد بسیاری، رویکرد اوباما به ایران به نوعی حس خیانت به رژیم صهیونیستی و بسیاری کشورهای حاشیه خلیج فارس بوده است که سفر ترامپ به عربستان به عنوان اولین سفر خارجی وی، شادمانی و جلب اعتماد مجدد آن‌ها را برانگیخته است.

در کل، ترامپ در مورد برجام اقدام خاصی نخواهد کرد و اساساً مذاکره مجدد و حتی طرح آن از حوصله تیم ترامپ و افکار عمومی آن کشور خارج است. در عوض هم‌اکنون در حال بررسی بین‌سازمانی این توافقنامه برای فشار آوردن مضاعف اقتصادی به ایران در چارچوب مفاد برجام هستند (که از نظر آن‌ها نتیجه‌بخش‌ترین سیاست علیه کشورمان بوده است). در حقیقت ترامپ در تلاش است سازگاری با تهران را با رویارویی با آن عوض کند. این رویارویی از طریق حمایت هر دو حزب در داخل آمریکا و کمپین‌های چند جبهه‌ای دیپلماتیک، اقتصادی و فشار نظامی انجام خواهد گرفت. لذا این رویارویی از دید آن‌ها می‌بایست «قاطعانه و چندجانبه» صورت گیرد.

با توجه به اشراف و ترس آمریکایی‌ها از توان زمینی ایران، اولین سناریوی محتمل رویارویی نظامی، درگیری در آب‌های خلیج فارس و یا ضربه زدن غیرمستقیم به گروه‌های مقاومت مورد حمایت ایران و یا در مواردی ضربه مستقیم در کشورهای هم‌چون سوریه، یمن و عراق خواهد بود. لذا در آینده احتمالاً شاهد افزایش رد پای نظامی آمریکا در خلیج فارس و کشورهای که ایران در آن حضور مستقیم و غیرمستقیم دارد خواهیم بود.

الف. بررسی رویکرد دونالد ترامپ در قبال خاورمیانه و عملکرد دولت وی در این منطقه

دونالد ترامپ در حالی از بی‌اهمیتی خاورمیانه در سیاست خارجی خود سخن به میان آورده است که دولت‌های سابق ایالات متحده در دکتترین سیاست خارجی خود جایگاه ویژه‌ای برای این منطقه پر اهمیت قائل بوده‌اند. همان طور که در مقدمه نوشتار ذکر شد، ترامپ بارها در طول کمپین انتخاباتی خود اظهار داشته بود خاورمیانه نقشی در سیاست خارجی وی ندارد.

اما واقعیت این است که منافع ملی، اهداف و استراتژی دراز مدت ایالات متحده در خاورمیانه، راهبردی است که همه دولت مردان ایالات متحده، بالاخص از چند دوره گذشته

همواره آن را دنبال کرده‌اند و عدم توجه به این منطقه حساس و بحران خیز، به ضرر منافع ایالات متحده و برخلاف امنیت ملی این کشور است و تغییر استراتژی در اهداف این کشور بعید به نظر می‌رسد. در مورد اهمیت خاورمیانه باید متذکر شد کشورهای بزرگی چون ایالات متحده متوجه این موضوع شده‌اند که بخشی از مشکلات خاورمیانه ناشی از اقدامات آنهاست و بی توجهی به مشکلات این منطقه، در نهایت برای آنها نیز مشکلاتی ایجاد خواهد کرد (ترابی، ۱۳۹۱)

خاورمیانه از نگاه کشورهای غربی دارای اهمیت بسزایی است و بنابر تعریف مکیندر، از این منطقه بعنوان هارتلند (قلب جهان) تعبیر می‌شود. خاورمیانه مهد تمام ادیان ابراهیمی و تمدن‌های بشری است.

با جمعیتی بالغ بر ۴۰۰ میلیون نفر با اکثریتی جوان، تنها منطقه‌ای است که جلوی مدرنیته شدن مقاومت کرد. با پیدایش نفت به سال ۱۳۰۶ در مسجد سلیمان بر اهمیت خاورمیانه بعنوان تأمین کننده انرژی جهان افزوده شد و متعاقب آن رشد و گسترش بنیاد گرایی این منطقه را دچار چالش‌های گوناگونی نمود. این منطقه بدلیل موقعیت ژئواستراتژیکی و ژئوپلیتیکی، در طول تاریخ همواره کانون توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است. قرار داشتن نقاط پر اهمیتی چون کانال‌های بسفر، داردانل، سوئز جبل الطارق، باب المندب، تنب بزرگ و کوچک، تنگه هرمز و ابوموسی در این مناطق، اهمیت خاورمیانه را صد چندان کرده است. هم اکنون ۶۲٪ منابع انرژی جهان از این منطقه تأمین و صادر می‌شود و می‌توان ادعا کرد شریان اقتصاد جهان در لایه‌های زیرین این منطقه (میعانات نفت و گاز) جریان دارد. کشورهایی که میزان بالایی از ذخایر انرژی را در اختیار دارند، از تأثیر گزاری بالایی در عرصه اقتصاد جهانی برخوردار هستند و می‌توانند با بالا یا پایین آوردن عرضه، بر رشد اقتصاد تمامی کشورها تأثیر بگذارند (ترابی، ۱۳۹۱)

در نتیجه حفظ و تأمین امنیت انرژی و صدور آن از خاورمیانه به کشورهای دیگر بسیار اهمیت دارد که بی شک یکی از دلایل حضور ایالات متحده در این منطقه را می‌توان، ناشی از همین امر دانست. بطور کلی سیاست خارجی که ایالات متحده در دوران پس جنگ سرد در این منطقه دنبال کرده است بر سه اصل استوار می‌باشد: تأمین امنیت و حفظ تمامیت رژیم صهیونیستی و دفاع همه جانبه از آن، تضمین صدور نفت و انرژی خاورمیانه، حفظ رژیم‌های

همراه و مقابله با رژیم‌های ناهمراه با شیوه‌های مختلف، حتی از طریق مداخله گری تهاجمی (کلعبی، ۱۳۹۰).

حال پس از بررسی کوتاه اهمیت خاورمیانه، سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا ترامپ می‌تواند سیاست‌های کلی و اهداف ایالات متحده را در این منطقه حیاتی و تأثیر گذار در اقتصاد خود و سایر قدرت‌ها نادیده بگیرد؟ در بررسی عملکرد دولت جدید ایالات متحده در مورد خاورمیانه، شاهد نوعی تناقض در سیاست‌های اعلامی و اعمالی چهل و پنجمین رئیس جمهور این کشور هستیم. ترامپ در حالی به ضرورت دوری از جنگ و تأمین منافع ایالات متحده می‌پردازد که با بررسی عملکرد وی در حوزه نظامی، اقداماتی چون؛ دستور ترامپ به پنتاگون مبنی بر افزایش بودجه و همچنین تشدید اقدامات نظامی علیه کشورهای مختلف از جمله یمن، به بهانه مبارزه با القاعده و... به چشم می‌خورد.

بطور کلی ترامپ در خاورمیانه سیاست مشخصی را دنبال نمی‌کند و در مورد جای جای این منطقه، سیاست‌های متضادی را دنبال کرده است. هر اندازه در مورد یمن سیاست خصمانه و نظامی دولت گذشته را دنبال می‌کند، در مورد نقض حقوق بشر در عربستان کاملاً بی تفاوت است و از تحریم‌های ایران به بهانه حقوق بشر حمایت می‌کند. به نظر می‌رسد دولت ترامپ در بحران‌هایی چون سوریه و عراق حاضر به ورود نظامی و آغاز یک جنگ تمام عیار نیست، اما با نقشی که روسیه در خاورمیانه در مبارزه با تروریسم بر عهده دارد، کاخ سفید خواهان ایفای نقش در مبارزه با تروریسم است و قصد ندارد در حاشیه قرار گرفته و در نتیجه، دست بالای خود را در این منطقه از دست بدهد. در چند ماه اخیر ریاست جمهوری دونالد ترامپ، همچنین شاهد افت قدرت دیپلماسی کاخ سفید و تمرکز برافزایش توان نظامی بوده‌ایم که این امر با خالی گذاشتن پست‌های کلیدی و مهم دیپلماتیک و بویژه پیشنهاد ترامپ مبنی بر کاهش بودجه وزارت امور خارجه آمریکا نمود می‌یابد. به نظرمی رسد نقطه قوت دولت اسبق ایالات متحده در قدرت دیپلماسی، در دولت جدید ایالات متحده به حاشیه رفته و اولویت با افزایش قدرت نظامی می‌باشد. از بررسی سیاست‌های اعلامی و عملکرد چند ماهه دولت دونالد ترامپ، می‌توان دریافت که موضع وی مبنی بر بی تفاوتی در قبال مسائل خاورمیانه، تنها در قالب شعار مطرح شده است. به گزارش گروه بین الملل خبرگزاری تسنیم، روزنامه آمریکایی (واشنگتن پست) در گزارشی به تشدید بی سرو صدای عملیات‌های نظامی و فروش تسلیحات در دولت ترامپ و کاهش سطح دیپلماسی در این دوره از ریاست جمهوری ایالات متحده پرداخت. این

روزنامه با اشاره به اقدام جنگنده آمریکایی در سرنگونی یک هواپیمای جنگی سوری و همچنین حمله موشکی ایالات متحده به پایگاه هوایی شعیرات سوریه علیه نظامیان دولت بشار اسد می‌نویسد؛ این موارد تازه‌ترین قسمت‌های مربوط به تشدید حرکات خرنده وار نظامی آمریکا در سراسر منطقه است، و دولت آمریکا استراتژی واضح و هدف این عملیات‌ها را برای مردم آمریکا مشخص نکرده است. طبق این گزارش، اگرچه موج امروز عملیات‌های نظامی آمریکا در خاورمیانه بدون حضور هزاران نظامی اشغالگر شهرها صورت می‌گیرد، اما نشان دهنده افزایش حضور نظامی آمریکا بویژه نیروهای عملیات ویژه دولت واشنگتن است که این اقدام شفاف صورت نگرفته است. در ادامه گزارش واشنگتن پست آمده است؛ حملات پهبادهای آمریکایی بعد از ریاست جمهوری ترامپ در مناطق مختلف بالاخص در افغانستان، ۴ برابر افزایش یافته است و هواپیمای آمریکایی، فقط در هفته اول ماه مارس در مقایسه با حملات هوایی یک سال اوباما، اهداف بیشتری را در یمن مورد حمله قرار داده‌اند.

بنابر شواهد و برآیندی از وضعیت منطقه خاورمیانه و همچنین حضور نظامی ایالات متحده، انتظارات مردم ایالات متحده و افکار عمومی جهان از اتمام جنگ و درگیری در این منطقه عملاً غیر ممکن است، اما پیش بینی می‌شود ترامپ بخواهد از این مقوله به منظور حفظ استیلا و هژمونی ایالات متحده و تأمین منافع این کشور استفاده کند. همان طور که در سخنرانی‌های خود، شرکت ایالات متحده در هر نوع جنگ در جهت حمایت از متحدین خود را منوط به تأمین هزینه‌های آن توسط متحدین منطقه‌ای و شرکای محلی این کشور عنوان می‌کند. به علاوه پیش بینی می‌شود ترامپ به اختلاف و درگیری‌های کنترل شده در مناطق مختلف نیم نگاهی دارد تا هم هزینه تأمین امنیت را از شرکا دریافت کند و نیز سود هنگفتی از طریق فروش سلاح بدست آورد. با این رویکرد پیش بینی می‌شود ترامپ آغازگر جنگ جدیدی نخواهد بود، مگر منافع ایالات متحده در آن وجود داشته باشد نه ضرر و زیان اقتصادی. پر واضح است دکترین سیاست خارجی ترامپ در منطقه خاورمیانه و سایر مناطق مبتنی بر تجاری سازی امنیت قرار گرفته است و امنیت در دید او بعنوان کالا مطرح می‌باشد و هر یک از شرکا که خواهان امنیت هستند می‌بایست هزینه آن را پرداخت کنند. در جهت حصول این راهبرد خاورمیانه‌ای که مد نظر ترامپ خواهد بود، خاورمیانه‌ای با تنش و نزاع و درگیری‌های کنترل شده است و تلاش در ایجاد موازنه قدرت در منطقه از طریق فروش سلاح و... خواهد داشت. در غرب آسیا، عربستان سعودی در مقابل ایران و در شرق آسیا نیز کشورهایی چون

ژاپن و کره جنوبی به منظور مقابله با تهدیدات چین و کره شمالی می‌بایست هزینه تأمین امنیت خود را به ایالات متحده بپردازند.

نگاه اقتصادی دونالد ترامپ و بهره‌جویی از چالش‌ها و ستیز در مناطق مختلف بالاخص خاورمیانه منجر به شعله‌ور شدن هرچه بیشتر این درگیری‌ها خواهد شد و با توجه به شرایط حساس و حیاتی خاورمیانه، نمی‌توان آینده روشنی برای این منطقه متصور شد. پیش‌بینی می‌شود با گذشت زمان به تدریج سیاست ترامپ در قبال خاورمیانه روشن‌تر و واضح‌تر گردد و منطق سیاست خارجی وی تکمیل شود. خطری که در حال حاضر ایالات متحده را تهدید می‌کند این است که ادامه سیاست‌های نسنجیده دونالد ترامپ، این کشور را دچار چالش‌های فراوان کرده و منجر به بی‌اعتمادی شرکا و متحدین شده، در نهایت افول نسبی قدرت ایالات متحده را به دنبال خواهد داشت. با توجه به وضعیت نیروهای معارض سوری و گروه تروریستی داعش در منطقه و تضعیف و شکست‌های پیاپی آنها در عراق و سوریه، در حال حاضر ایالات متحده سعی در برنامه‌ریزی برای خاورمیانه پسا داعش و احتمالاً تلاش در جهت دولت‌سازی در این مناطق دارد. اما اولویت تعیین شده ترامپ در منطقه خاورمیانه، مبارزه با داعش است و ایالات متحده در این برهه زمانی با تجزیه این مناطق و تلاش قومیت‌ها برای استقلال، نظیر آنچه این روزها در مورد استقلال کردستان عراق به گوش می‌رسد مخالف است تا در جبهه مقابل داعش شکافی ایجاد نشود.

ب. جایگاه رژیم صهیونیستی در سیاست خارجی ایالات متحده و میزان تأثیر پذیری ترامپ از این رژیم

در این مبحث ابتدا نگاهی تاریخی به تأثیر و نفوذ رژیم صهیونیستی در سیاست‌ها و استراتژی ایالات متحده در ادوار گذشته خواهیم داشت و با نگاهی به افراد مؤثر در پیوند این دو متحد راهبردی که در دولت جدید ایالات متحده از مناصب مهمی برخوردارند، به بررسی تأثیر احتمالی این رژیم در تفکرات دونالد ترامپ می‌پردازیم. از زمانی که ترومن، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، استقلال اسرائیل را به رسمیت شناخت این کشور تا امروز به عنوان مهم‌ترین حامی و پشتیبان رژیم صهیونیستی مطرح بوده است. در نوامبر ۱۹۸۳ با امضای «توافق نامه همکاری‌های استراتژیک» جایگاه رژیم صهیونیستی نزد ایالات متحده از پیرو به شریک ارتقا یافت. البته این روابط از سال ۱۹۴۷ که قطعنامه تأسیس دو دولت مستقل یهودی و عربی در

سرزمین فلسطین به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید برقرار بوده است و هیچ گاه دولت یا رئیس‌جمهوری در ایالات‌متحده وجود نداشته که در پی تأمین امنیت رژیم صهیونیستی نباشد. در واقع حفظ موجودیت و تأمین امنیت این رژیم بعنوان متحد و شریک استراتژیک ایالات‌متحده از اصلی‌ترین تعهداتی است که همه نامزدهای انتخابات ریاست‌جمهوری از ادوار گذشته تا کنون چه دموکرات و چه جمهوری خواه در دستور کار خود قرار داده‌اند و این جزء لاینفک سیاست خارجی ایالات‌متحده است. بررسی روابط ایالات‌متحده و اسرائیل در دوران جنگ سرد بسیار حائز اهمیت است. در این دوران اسرائیل به عنوان خط مقدم دفاع در برابر پیشرفت کمونیسم در خاورمیانه نقش آفرینی و پس از فروپاشی شوروی خود را به عنوان سد محکم و رسوخ‌ناپذیر در مقابل گسترش (بنیادگرایی اسلامی) معرفی کرد و همچنین پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ استنباط مشترک از تهدید تروریسم کشورهای خاورمیانه، نقش مهمی در نزدیک شدن مواضع دو دولت اسرائیل و آمریکا داشته است (میرحسینی و ناقوسی، ۱۳۹۵). در طول چند دهه گذشته شاهد حمایت‌های بی دریغ ایالات‌متحده از رژیم صهیونیستی در زمینه‌های نظامی، امنیتی و سیاسی بوده‌ایم. از سال ۱۹۸۲ ایالات‌متحده ۳۲ قطعهنامه شورای امنیت سازمان ملل را که در انتقاد به عملکرد اسرائیل مطرح شده را وتو نموده است. در مقابل اسرائیل نیز بیشترین سهم را در بی‌ثبات کردن منطقه، تأمین منافع تسحیلاتی و نفتی ایالات‌متحده و تداوم بخشیدن به برتری این کشور در خاورمیانه، طی نیم قرن گذشته داشته است (آقارضی، ۱۳۸۵). بررسی عوامل پشت پرده حمایت‌های متقابل ایالات‌متحده و رژیم صهیونیستی از ضروریات مطالعه روابط این دو دولت است. در روابط این دو متحد راهبردی، لابی‌ها و گروه‌های فشار نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌گذاری ایالات‌متحده دارند. یکی از این نهادها که در ایالات‌متحده فعال است کمیته امور عمومی آمریکا-اسرائیل (آپیک) نام دارد. آپیک محوری‌ترین قدرتمندین‌ترین ابزار صهیونیستی در ایالات‌متحده محسوب می‌شود و از قدرت لابی مؤثر و تعیین‌کننده‌ای برخوردار است که در سال ۱۹۵۱ توسط (ای، آل، کنن) بوجود آمد. کمیته امور عمومی آمریکا-اسرائیل (آپیک) تأثیر فراوانی بر سیاست داخلی و خارجی ایالات‌متحده در قبال مسائل گوناگون دارد (رسولی، ۱۳۸۷).

این کمیته در راستای بهبود هر چه بیشتر روابط واشنگتن - تل‌آویو، در حوزه‌های نظامی اقتصادی، علمی و همکاری فرهنگی تلاش می‌کند و نشست سالیانه آپیک در آمریکا، بزرگ‌ترین تلاش سیاسی این نهاد صهیونیستی است که هر ساله به منظور حمایت از این رژیم کنفرانس

برگزار می‌کند (رابعی، ۱۳۸۹). در بررسی عملکرد لابی‌ها و کمیته‌های آنان در دستگاه‌های مهم ایالات متحده شاهد بیشترین تأثیر آنها بر کنگره و انتخابات ریاست جمهوری هستیم، از آن جهت که رژیم صهیونیستی تاکنون مبالغ هنگفتی در راستای موفقیت افراد مورد تأیید خود در ریاست جمهوری آمریکا هزینه نموده است. اساساً نامزدهای ریاست جمهوری ایالات متحده بدون تأیید و جلب حمایت نهادها و کمیته‌های صهیونیستی قادر به رقابت در انتخابات نیستند. ضمن اینکه پس از پیروزی در انتخابات خود را وام دار این رژیم می‌دانند. با توجه به این که رژیم صهیونیستی، متحد راهبردی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه است و با علم به جایگاه آن در تعیین خط و مشی‌های ایالات متحده، بررسی روابط دولت تازه کار ترامپ و رژیم صهیونیستی حائز اهمیت است. با توجه به اهمیت موضوع، سوالاتی که مطرح می‌شود این است که؛ دونالد ترامپ در دکتترین سیاست خارجی خود چه جایگاهی برای اسرائیل قائل است؟ دونالد ترامپ در مواضع پیش از انتخابات اظهار می‌دارد، متحدین و شرکای منطقه‌ای ایالات متحده می‌بایست هزینه تأمین امنیت خود را بپردازند. اما آیا این موضع‌گیری در مورد رژیم صهیونیستی نیز صدق می‌کند؟

ترامپ در حالی بر مسند ریاست جمهوری ایالات متحده می‌نشیند که روابط واشنگتن - تل آویو در دوران تصدی او با ما به ضعیف‌ترین شکل ممکن رسیده بود. او با ما در آغاز ریاست جمهوری خود در سال ۲۰۰۸ به تدریج حمایت از رژیم صهیونیستی را از متن به حاشیه برد و به نحوی عمل کرد که جایگاه اسرائیل از یک متحد استراتژیک به شریکی درجه دوم در او اخردولتش تبدیل شد. در سال ۲۰۱۶ زمانی که رأی قاطع ۱۴ عضو شورای امنیت با رأی ممتنع دولت بارک او با ما، در مورد توقف شهرک سازی‌های رژیم صهیونیستی به تصویب رسید، ترامپ اعلام کرد باید منتظر ۲۰ ژوئن بمانیم تا دولت وی قدرت را در دست گیرد و شاهد تغییر اوضاع به نفع اسرائیل باشیم. این چراغ سبزی است که ترامپ به رژیم صهیونیستی نشان می‌دهد. همچنین ترامپ در تبلیغات انتخاباتی به روشنی از عملکرد دولت او با ما در کاهش حمایت‌ها از رژیم صهیونیستی انتقاداتی مطرح می‌کرد. یکی از انتقادات ترامپ به دموکرات‌ها این بود که آنها بهترین دوست آمریکا در منطقه خاورمیانه (رژیم صهیونیستی) را آزرده خاطر کرده‌اند. ترامپ پس از پیروزی و راهیابی به کاخ سفید در اولین پیام خود به رژیم صهیونیستی می‌گوید: (من عاشق اسرائیل هستم، من در صدم تا پیوند ناگسستنی میان واشنگتن و تل آویو

را تقویت کنم، اسرائیل تنها دموکراسی خاورمیانه است و مانند بارقه‌ای از امید برای بسیاری از انسانهاست (شریف زاده، ۱۳۹۶)

البته رویکردهای ترامپ در خصوص این رژیم همچون سایر سیاست‌های وی دارای تناقض و سردرگمی است. او در طول مناظرات انتخاباتی، تمرکز خود را بر ضرورت حمایت از این رژیم صرف می‌کرد در حالی که عنوان می‌کند حمایت ایالات متحده از شرکا و متحدین، منوط به تأمین هزینه آن است و اسرائیل نیز از آن مستثنی نیست. همچنین در مقطعی نیز موضع خود را اینگونه بیان می‌کند که؛ ادامه شهرک سازی ها به ضرر عادی شدن روابط اسرائیل و فلسطین است. به همین جهت بسیاری از کارشناسان معتقدند ترامپ شریکی غیر قابل اعتماد برای اسرائیلی‌ها خواهد بود. ترامپ همچنین با رویکردی کاملاً متفاوت از مواضع اعلامی و عده‌هایی به رژیم صهیونیستی می‌دهد که قابل تأمل است. وعده‌های از قبیل؛ انتقال سفارت آمریکا از تل آویو به بیت المقدس، لغو توافق نامه هسته‌ای ایران، افزایش کمک‌های نظامی به اسرائیل و به رسمیت شناختن شهرک‌های صهیونیست نشین. این در حالی است که پیشتر دولت اوباما این شهرک سازی‌ها را غیر قانونی می‌دانست. در ایام تبلیغات شاهد تجمع یهودیان در فلسطین اشغالی به جهت حمایت از دونالد ترامپ، نامزد حزب جمهوری خواه بودیم که مشاورین ترامپ نیز بین آنها ظاهر شدند. هر چند تنها ۲۴ درصد از یهودیان آمریکایی به ترامپ رأی دادند.

ترامپ به منظور جلب رأی و اعتماد یهودیان و محافل آنان به صراحت اعلام می‌کند که دخترش ایوانکا، پس از ازدواج با یک یهودی آمریکایی تغییر مذهب داده و هم اینک او یک یهودی است و در حال پرورش نوه‌هایش با آموزه‌های این دین است. به هر ترتیب پیروزی ترامپ در ریاست جمهوری، خوشحالی دولتمردان رژیم صهیونیستی را به دنبال داشت. اما برخی کارشناسان این رژیم معتقد بودند، خوشحالی اسرائیل از پیروزی ترامپ حماقت سیاسی است، زیرا ترامپ بر خلاف کلینتون که دوست آشکار اسرائیل است، دارای شخصیتی غیر قابل پیش بینی است و ممکن است برخلاف خواسته‌های اسرائیل عمل کند. آنچه از شعارها و عملکرد دولت نیم ساله ترامپ مشخص است این است که او با توجه به منافع کشورش گام بر می‌دارد و این منافع همواره در راستای نیازهای اسرائیل نخواهد بود. قبل از این که دونالد ترامپ به عنوان یک سیاستمدار مطرح باشد، یک تاجر و فعال اقتصادی است طبیعی است در هر مسئله‌ای به دنبال سود و زیان باشد و منافع اقتصادی را در اولویت‌هایش قرار دهد به همین

جهت در روابط با هر متحدی از جمله اسرائیل بدنبال تأمین منافع دولت خود خواهد بود. نقطه عطف روابط دولت جدید ایالات متحده و رژیم صهیونیستی در سفر ترامپ به خاورمیانه است. طبق سنت ریاست جمهوری در ایالات متحده لازم است رئیس جمهور منتخب همچون روسای جمهور سلف خود، سفرهای خارجی خود را به مناطق مختلف آغاز کند و به همین ترتیب دونالد ترامپ اولین سفر خود را در ماه می ۲۰۱۷ منطقه خاورمیانه (عربستان و اسرائیل) و سپس واتیکان قرار می‌دهد که احتمالاً نشانگر راهبرد مورد نظر اودر مسائل پیچیده امنیتی و نظامی، تحت پوشش دین و مذهب است. کارشناسان روابط بین الملل تحلیل‌ها و واکنش‌های متفاوتی در خصوص دلایل و اهمیت این سفر داشته‌اند اما بررسی این مساله که چرا ترامپ بر خلاف مواضع بی تفاوتی در قبال خاورمیانه، این منطقه را بعنوان مقصد اولین سفر خود برگزیده ضرورت دارد. مهم‌ترین هدف عزیمت ترامپ به خاورمیانه را می‌توان تضمین امنیت رژیم صهیونیستی دانست، هر چند انگیزه اقتصادی ترامپ نیز روی دیگر این سفر است. به نظر می‌رسد ایالات متحده در راستای تأمین امنیت رژیم صهیونیستی با تدارک این سفرو دیدارهای قبلی ترامپ با مقامات ترکیه، اردن و امارات متحده (در واشنگتن) به دنبال دو مقوله مهم است؛ مقابله با نفوذ ایران در منطقه و کنترل آنچه فعالیت‌های بی ثبات کننده ایران می‌خوانند و همچنین مبارزه با داعش و القاعده. راهبرد دراز مدت ایالات متحده و دولت دونالد ترامپ این است که با ایجاد ائتلاف منطقه‌ای توجه کشورهای حاشیه خلیج فارس را متوجه تهدید ایران کند و سعی در پیوند و عادی سازی روابط میان اعراب و اسرائیل دارد تا در کنار باز تعریف چالش‌ها و تهدیدات خاورمیانه برای کشورهای منطقه، به ایران هراسی مبادرت ورزد. همان طور که رکس تیلرسون وزیر امور خارجه ایالات متحده نیز در مصاحبه خود با شبکه (ان بی سی) با اشاره به اهمیت سفر ترامپ در ارسال پیام وحدت میان ادیان مختلف، هدف این سفر را بیشتر مربوط به ایجاد اتحاد در برابر ایران می‌داند. در مورد منافشه بین فلسطین و رژیم صهیونیستی جالب است بدانیم رئیس جمهور ترامپ طبق سنت انتخاباتی خود عمل کرده است. وی در طول ایام پیش از انتخابات در مورد مسئله اسرائیل و فلسطین می‌گوید: (جنگی که هرگز به پایان نمی‌رسد) و بارها از گسترش اراضی رژیم صهیونیستی حمایت کرده است. اما پس از پیروزی در انتخابات از میانجی گری بی طرفانه در حل این مناقشه صحبت می‌کند و از موفقیت در صلح اظهار امیدواری می‌نماید. در مقطعی نیز آن را بهترین توافق می‌خواند. به همین ترتیب، همچون سایر موارد شاهد تعدیل سیاست‌های ترامپ در این مورد نیز هستیم.

در بررسی کابینه دولت جدید ایالات متحده باید متذکر شد، دونالد ترامپ در پست‌های مهم دولت خود از شخصیت‌های یهودی نیز بهره می‌برد. براساس گزارش روزنامه اسرائیلی (جرزالم پست) ۱۱ پست کلیدی ترامپ که توسط شخصیت‌های یهودی اداره می‌شوند عبارتند از:

«جراد کوشنر»؛ داماد ترامپ است که به عنوان مشاور ارشد وی مشغول به کار است. وی مشاور ترامپ در بخش خاورمیانه و اسرائیل و برخی فعالیت‌های اقتصادی او است.

«دیوید فریدمن»؛ کسی که به زبان عبری سخن می‌گوید و ساکن قدس اشغالی است. وی از مدت‌های پیش وکیل ترامپ بوده و هم اکنون به عنوان سفیر ایالات متحده در رژیم صهیونیستی مشغول به کار است و جالب است بدانیم فریدمن از سرمایه‌گذاران گسترش اراضی اشغالی است.

«جیسون گرینبلات»؛ نماینده ویژه ترامپ در مذاکرات بین‌المللی با تمرکز بر نزاع فلسطین و اسرائیل و روابط امریکا و کوبا.

«استفان مناخین»؛ وی مشاور اقتصادی ترامپ در ایام تبلیغات بوده است و هم اکنون در زمینه اقتصادی فعالیت دارد.

«استفان میلر»؛ مشاور ارشد سیاست‌های ترامپ است که نقش مهمی در متون سخنرانی‌های وی دارد.

«ارل ایکان»؛ بازرگان و سرمایه‌گذار، که عهده دار پست مشاور ویژه اصلاحات تشکیلاتی می‌باشد.

«گری کوهن»؛ ریاست شورای اقتصاد ملی کاخ سفید را عهده دار است.

«بوریس ایشاین»؛ از معاونین ویژه ترامپ است.

«دیوید شولیکن»؛ وزیر امور کهنه سربازان ایالات متحده.

«رد کودیش»؛ معاون ترامپ در اقدامات داخلی حکومت‌ها و فعال در زمینه فناوری.

«آبراهام بیرکویچ»؛ از معاونین ویژه ترامپ و دستیار جراد کوشنر.

ج. نقش و جایگاه عربستان سعودی در سیاست خارجی ایالات متحده (دولت دونالد ترامپ)
چهل و پنجمین رئیس‌جمهور ایالات متحده در حالی طی اقدام بی سابقه عربستان سعودی را مقصد اولین سفر ریاست جمهوری خود برمیگزیند که پیشتر در نشست‌های انتخاباتی خود،

از این کشور بعنوان حامی تروریسم و عامل حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ نام برده است. مساله قابل توجه در این سفر آن است که روسای جمهور پیشین ایالات متحده غالباً مکزیکی و کانادا را برای این مهم برگزیده‌اند اما چرا رئیس جمهور ترامپ منطقه غرب آسیا و ریاض را اولین مقصد قرار می‌دهد؟ ترامپ با این عنوان که عربستان سعودی پدر تروریسم است و از اسلام رادیکال سخن به میان می‌آورد، تروریسم و داعش را خطری بالقوه برای خود عربستان سعودی می‌داند که در دنیا آغوشی جز آنها ندارند و عاقبت دامن خودشان را خواهد گرفت و در نتیجه به منظور مقابله با آنها حکام سعودی نیازمند پشتیبانی ایالات متحده خواهند بود. وی در سخنرانی پیش از انتخابات از عربستان سعودی بعنوان گاو شیرده یاد می‌کند که هرگاه ثروت و طلای آن تمام شد، می‌بایست آن را ذبح نمود. همچنین می‌افزاید؛ این کشور باید سه چهارم ثروت و دارایی خود را بابت حمایت‌های داخلی و خارجی به ایالات متحده بپردازد. با این حال اظهار می‌دارد؛ (چه بخواهیم، چه نخواهیم برخی مقامات ایالات متحده از عربستان حمایت کرده‌اند که من جلوی این کار را نمی‌گیرم، اما نتیجه این حمایت‌ها چیزی نبود جز هزینه‌های بالا برای ما بدون آنکه در مقابل چیزی بدست بیاوریم). پر واضح است در مواضع اعلامی ترامپ در مورد عربستان نیز بنا بر ضرورت سیاست خارجی ایالات متحده، شاهد تعدیل در سیاست گذاری کارگزاران وی هستیم چرا که در تبیین سفر ترامپ به عربستان سعودی در وهله اول تغییر مواضع ترامپ در خصوص عربستان سعودی به چشم می‌خورد.

در بررسی رویکردهای رئیس جمهور ایالات متحده به روشنی می‌توان دریافت برخلاف رفتارهای تناقض آمیزی که در پی آن مشی فکری واضح و مشخصی وجود نداشت، این مسئله یک استثنا در سیاست خارجی او است. پس از پیروزی ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ و مواضع خصمانه وی با جهان اسلام که موجب نگرانی حکام سعودی شد، با چرخشی تاکتیکی در سفر به عربستان سود سرشاری را نصیب ایالات متحده نمود. از دلایل تغییر موضع ترامپ در قبال عربستان سعودی می‌توان مواردی از قبیل؛ تأمین منافع اقتصادی ایالات متحده، مقابله با ایران بعنوان دشمن مشترک و حفظ و حراست از امنیت رژیم صهیونیستی را نام برد که به بررسی ابعاد آنها در این سفر می‌پردازیم.

• تأمین منافع اقتصادی ایالات متحده

ایالات متحده و عربستان سعودی روابط دیرینه‌ای در زمینه اقتصادی و تسلیحاتی دارند. ایالات متحده یکی از مشتریان اصلی نفت است و در مقابل عربستان نیز یکی از مشتریان بزرگ

تسلیمات. هر دو کشور در تأمین نیازهای یکدیگر سهم قابل توجهی دارند و این عاملی است در جهت پیوند مناسبات دوجانبه آنها. بدون شک از اصلی‌ترین دلایل سفر ترامپ به پایتخت عربستان سعودی را می‌توان انگیزه‌های اقتصادی دانست. ایالات متحده با استراتژی القاء خطری که از جانب ایران متوجه عربستان است، علی‌رغم اختلاف دیرینه این دو کشور سعی در اقناع حکام سعودی در ضرورت تأمین امنیت و افزایش خرید تسلیحاتی دارد. اوضاع کنونی منطقه، تنش‌ها و جنگ نیابتی ایران و عربستان در مناطق مختلف خاورمیانه، فرصت مناسبی است برای فروش تسلیحات با هدف موازنه سازی و استفاده از منابع عظیم و ثروت عربستان.

قابل توجه‌ترین توافق در این سفر، قرارداد ۴۶۰ میلیارد دلاری واشنگتن و ریاض در زمینه همکاری‌های نظامی است که ۱۱۰ میلیارد آن به قراردادهای نظامی پیشین مربوط می‌شود. همچنین قرارداد دفاعی دیگری به مبلغ ۳۵۰ میلیارد دلار که طی ۱۰ سال آینده عملی خواهد شد و در آن استقرار سامانه موشکی و دفاعی موسوم به تاد و پاتریوت پیش بینی شده است. طی این قرارداد آل سعود ثروت عظیمی را روانه خزانه داری ایالات متحده نمود که در نتیجه آن سهام شرکت‌های این کشور به شدت افزایش یافت. مسئله قابل توجه اینکه عربستان سعودی محل تأمین هزینه‌ها را درآمدهای مالیاتی قرار داده است که به نقل از العربیه؛ میزان درآمد مالیاتی عربستان در سال ۲۰۱۶ به ۱۴۰ میلیارد دلار می‌رسد. پیش بینی می‌شود با توجه به رویکردی که حکام سعودی در پیش گرفته‌اند و منفعتی که از این طریق نصیب ایالات متحده می‌شود، شاهد تشدید تنش‌ها در منطقه و حمایت همه جانبه ایالات متحده از جنگ افروزی‌های آل سعود خواهیم بود.

•مقابله با ایران بعنوان دشمن مشترک

مقابله با نفوذ و بسط ایدئولوژی ایران در خاورمیانه از اهمیت ویژه‌ای در نزدیکی هرچه بیشتر ایالات متحده و عربستان برخوردار است. افزایش عمق استراتژیک ایران در خاورمیانه بالاخص در یمن و سوریه برخلاف منافع ایالات متحده، ضد امنیت رژیم صهیونیستی و در نهایت خطری است در جهت ادامه حیات عربستان. دولت جدید ایالات متحده در راستای مقابله با ایران که خطری بالقوه برای شرکای منطقه‌ای آن به حساب می‌آید بوسیله بازتعریف تهدید تروریسم و تروریسم پروری ایران، سعی در ایجاد ائتلاف منطقه‌ای علیه ایران دارد. در مقابل وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل بعنوان مهم‌ترین ویژگی این نظام باعث تلاش عربستان برای جستجوی

امنیت از طریق ایجاد ائتلاف راهبردی با قدرت‌های بزرگ شده است (اسدی، ۱۳۹۶). در سالهای اخیر ایالات متحده بدلیل ناتوانی در آغاز جنگ جدید به منظور پیشبرد اهداف خود به جنگ‌های نیابتی روی آورده است. جنگ یمن یکی از جنگ‌هایی است که بدین منظور برای مقابله با حاکم شدن ایدئولوژی ایران در یمن، توسط عربستان سعودی اتفاق افتاد. با مراجعه به استراتژی ایالات متحده و منافع مشترک این دو کشور در منطقه، مهم‌ترین هدف این جنگ (یمن) همان طور که گفته شد مقابله با نفوذ ایران در جای‌جای خاورمیانه و جلوگیری از حاکم شدن ایدئولوژی ایران در منطقه است. همچنین یمن از اهمیت استراتژیک برای ایالات متحده برخوردار است. یمن یکی از دروازه ورود ایالات متحده به خاورمیانه محسوب می‌شود و از موقعیت ویژه‌ای جهت محافظت از هم پیمانان یعنی عربستان و رژیم صهیونیستی برخوردار است. یمن ستون فقرات امنیت ملی عربستان محسوب می‌شود و اگر هر تغییری در محیط سیاسی یمن اتفاق بیفتد یقیناً آن تغییرات را به عربستان تحمیل می‌کند (التیامی نیا، عزیزآبادی و تاجیک، ۱۳۹۶). به منظور دستیابی به اجماع مناسب در تقابل با ایران، ترامپ با همکاری عربستان و برخی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس استراتژی یک اتحاد نظامی علیه ایران را دنبال می‌کند و این همان نقشی است که عربستان خواهان آن است. طی نشستی که در جریان سفر ترامپ به ریاض انجام شد، با حضور ۵۵ کشور مسلمان پیمان استراتژیک خاورمیانه پی ریزی و ریاض نیز به عنوان مقرر آن تعیین شد. گفتنی است پیمان استراتژیک خاورمیانه تا پایان سال ۲۰۱۸ تکمیل خواهد شد. به نظر می‌رسد این پیمان اولین قدم در ایجاد اتحاد موسوم به ناتوی عربی خواهد بود که همکاری‌های امنیتی و نظامی کشورهای حاشیه خلیج فارس به رهبری اتحاد مثلث عربستان، آمریکا و رژیم صهیونیستی را در مبارزه با تروریسم به دنبال خواهد داشت. آنچه قابل پیش بینی است این است که نوک پیکان این اتحاد و ناتوی عربی متوجه ایران خواهد بود.

در ادامه همین نشست بر ساخت یک مرکز جهانی برای مبارزه با تروریسم و اندیشه‌های افراطی که مقرر آن نیز شهر ریاض باشد، توافقاتی صورت گرفت. این توافق سرپوشی خواهد بود برای ادامه استراتژی عربستان در ایجاد ناامنی و دخالت‌های ایالات متحده در منطق خاورمیانه به جهت پیشبرد منافع و اهداف خود. در این نشست آنچه برای ملک سلمان و جانشینش محمد بن سلمان حیاتی بود اجماع و محکومیت اقدامات جمهوری اسلامی توسط رهبران تمام کشورهای اسلامی بود که نتیجه‌ای جز شکست برای آنها نداشت. چرا که هیچ کدام از رهبران

کویت، اردن، مصر و اندونزی در سخنرانی خود حتی نام ایران را به زبان نیاوردند و برخی از آنان نگرانی خود را از رشد بنیاد گرایی، تروریسم و خاستگاه آن اعلام کردند. بطور خلاصه از روابط دو کشور عربستان و ایالات متحده می‌توان چنین استنباط کرد که این دو کشور برای پیشبرد اهداف خود در خاورمیانه، به یکدیگر نیاز دارند؛ ایالات متحده و دولت ترامپ به متحدانی نیاز دارد که در راستای اهداف و منافع ایالات متحده گام بردارد و نیازهای اقتصادی این کشور را تأمین کند، عربستان سعودی نیز نیازمند حمایت‌های نظامی و تسهیلاتی ایالات متحده است تا به ایفای نقش در این منطقه بپردازد.

• حفظ و حراست از امنیت رژیم صهیونیستی

مسئله اعراب و اسرائیل در طی چند دهه گذشته از اهمیت بسیاری در سیاست خارجی ایالات متحده برخوردار بوده است. همان طور که در بخش‌های قبلی نوشتار ذکر شد دولت جدید ایالات متحده نیز همچون دولت‌های پیشین در صدد است تمامیت ارضی و امنیت رژیم صهیونیستی را تضمین کند، که در دستیابی به این مهم پیوند اعراب و اسرائیل را در دستور کار خود قرار داده است. اما ایالات متحده در راستای این استراتژی به خوبی دریافته است که حمایت بی چون و چرا از اسرائیل مایه درد سر برای خود آمریکا خواهد بود، چرا که هر گونه حمایت و پشتیبانی این کشور از تجاوز گری، غصب سرزمینهای اشغالی موجب خشم ملت‌های مسلمان و کشورهای عرب زبان منطقه خواهد شد. در نتیجه موجب اختلال در روابط با کشورهای نفت خیز حاشیه خلیج فارس و بر چیدن پایگاه‌های نظام آمریکا خواهد شد که بر خلاف منافع ملی ایالات متحده است. این دوراهی حمایت یا عدم حمایت از عملکرد رژیم صهیونیستی سال‌هاست دولتمردان ایالات متحده را به فکر چاره وادار نموده است.

ایالات متحده در این وهله زمانی برای حفظ امنیت رژیم صهیونیستی و تأمین منافع خود، راهی جز حضور فعال در خاورمیانه ندارد و حل بحران تضاد منافع در منطقه خاورمیانه چاره‌ای جز تلاش برای بهبود روابط اعراب و اسرائیل ندارد تا ایالات متحده هم از امنیت رژیم صهیونیستی حمایت کرده و نیز روابط راهبردی خود را کشورهای عرب زبان منطقه حفظ نماید.

در حال حاضر پیوند اعراب و اسرائیل بدلیل بحران کره شمالی و برخی مسائل داخلی در حاشیه قرار گرفته است، اما پیش بینی می‌شود که در آینده‌ای نزدیک شاهد علنی شدن روابط

پشت پرده عربستان سعودی با اسرائیل و عادی سازی روابط سایر کشورهای منطقه نیز خواهیم بود.

نتیجه گیری

انتخابات سال ۲۰۱۶ ایالات متحده و روی کار آمدن دولتی جمهوری خواه تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر سیاست خارجی این کشور نخواهد داشت، بلکه انتظار می‌رود در طی تصدی دونالد ترامپ شاهد اقدامات تند و بدون اعقاب فکری وی باشیم. بسیاری از کارشناسان حوزه روابط بین‌الملل معتقدند، تداوم سیاست‌های ایالات متحده که به هیچ یک از اصول روابط بین الملل پایبند نیست، منجر به افول قدرت این کشور و بی اعتباری آن در اذهان عمومی جهان خواهد شد. پیش بینی می‌شود در صورت ناتوانی ترامپ در پاسخگویی به وعده‌های انتخاباتی خود و برآوردن خواسته‌ها و نیازهای مردم ایالات متحده، زمینه تنش‌های سیاسی، امنیتی و اجتماعی را ایجاد خواهد نمود تا از زیر فشار افکار عمومی جهان در امان باشد. ترامپ درک روشنی از تحولات منطقه خاورمیانه و راهبرد جمهوری اسلامی در این منطقه ندارد که ریشه آن را می‌توان در ضدیت مشاورینش با جمهوری اسلامی دانست.

مسئله حائز اهمیت آن است که جمهوری اسلامی ایران به منظور تقابل با اقدامات و اهداف ایالات متحده بهتر است چه استراتژی را دنبال کند؟

پیشنهاد می‌شود جمهوری اسلامی به جهت مقابله با اقدامات دولت ترامپ، استراتژی و راهبرد روابط حسنه با کشورهای عرب همسایه، قدرت‌های منطقه‌ای همچون ترکیه و همچنین نزدیکی هرچه بیشتر به اتحادیه اروپا را دنبال کند و با تمرکز بر سود و زیان مشترک بازیگران نام برده، امنیت اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را افزایش دهد.

همانطور که در بخش‌های مختلف نوشتار ذکر شد و در بررسی تاریخ خاورمیانه به چشم می‌خورد، در جهت‌گیری سیاست خارجی دولت‌های ایالات متحده منافع و امنیت رژیم صهیونیستی محوری‌ترین مسئله در این زمینه است که نتیجه آن چیزی جز قدرت یافتن گروه‌های بنیادگرا همچون داعش، القاعده و... نخواهد بود.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ترابی، قاسم (۱۳۹۱). «نقد و بررسی: چال‌های آمریکا در خاورمیانه بزرگتر، سیاست‌های دولت اوباما»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای آمریکا شناسی-اسرائیل شناسی، شماره ۱.
- ترابی، قاسم (۱۳۹۱). «وابستگی آمریکا به نفت خاورمیانه، نتایج و پیامدها»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای آمریکا شناسی-اسرائیل شناسی، شماره ۳.
- میرحسینی، سید محسن، سنا ناقوسی (۱۳۹۵). «بررسی اهداف و دکترین سیاست خارجی باراک اوباما در منطقه خاورمیانه قبل و پس از انقلاب‌های عربی-اسلامی»، کنفرانس بین‌المللی رویکردهای نوین علوم انسانی در قرن ۲۱.
- رسولی، ابراهیم (۱۳۸۷). «آیپک ابزار صهیونیسم بین‌الملل در آمریکا»، فصلنامه مطالعات صلح فلسطین، شماره ۳.
- کلعبی، فرزاد (۱۳۹۰). «سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و جنبش‌های مردمی جدید»، قابل دسترس در سایت زیر <http://irsjournals.com/fa/essay/260-essay-farsi>
- آقارزی، بهمن (۱۳۸۵). «انتخابات آمریکا تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر سیاست خاورمیانه ندارد؛ جابجایی در قدرت نه در سیاست»، روزنامه روند اقتصادی، شماره ۲۷.
- رابعی، حمید (۱۳۸۹). «نقش لابی اسرائیل در روابط ایران و آمریکا»، قابل دسترس در سایت زیر: <http://elfag.ir/post/14>
- شریف زاده، مرجان (۱۳۹۶). «سیاست خارجی ترامپ در منطقه غرب آسیا؛ رژیم صهیونیستی»، قابل دسترس در سایت زیر: <http://iribnews.ir/fa/news/1453923>
- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۶). «سیاست خارجی عربستان سعودی: منابع، اهداف و مسائل»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱.
- التیامی نیا، رضا، عزیز آبادی و تاجیک (۱۳۹۶). «منازعات قدرت و رقابت‌های ژئوپلیتیک قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در کشور یمن»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۳۱.